

قدم زدن جنون در کنار ادبیات

23 تیر 1401

نگاهی به کتاب «در جنگل بلوط»، در آستانه سالمرگ مجتبی گلستانی

لحظه‌ای را تصور کنید که نویسنده کتابش را در دست می‌گیرد؛ این لحظه تنها لحظه‌ای است که کلمات کارایی خود را از دست می‌دهند، نقطه انفصال نویسنده است با کلمات و در عین حال حامل تمام آنات و کلماتی که نویسنده را تا رسیدن به این نقطه به‌خصوص همراهی کرده‌اند.

مجتبی گلستانی نویسنده‌ای است که به این لحظه به‌خصوص نرسید؛ بنابراین می‌شود این‌طور تصور کرد که **کتاب** «در جنگل بلوط» اصلاً به انتها نرسیده و کلمات او هنوز در بستر زمان جاری‌اند. نویسنده‌ای که به جنگل بی‌انتهای بلوط وارد و خودخواسته در مه ناپدید شد و همراه کلماتش در سایه بلوط، در لطافت شعر و در ذهن و قلب دوستانش جاری ماند.

برای باز کردن مدخل به کتاب بهتر است اول درباره نوعی از نوشتن بگوییم که گاهی به تخاطبی و بعضاً به خطابی شناخته می‌شود و وجهی نامه‌نگارانه دارد. انسان امروز به مدد نت از فاصله‌های جغرافیایی عبور کرده و در عصر پیام‌رسان‌های الکترونیک به سر می‌برد و شاید درک اهمیت نامه‌ها برایش ممکن نباشد اما به شکل خاص، در واقع یک نامه شرحی بوده از وضعیت راه یا کار یا مکان و زندگی نگارنده در حال سفر یا آن کس که چشم به راهش بوده است. بعدها که همزمان روابط انسانی و کتابت به موازات هم شکل پیچیده‌تری به خود گرفته‌اند، نامه به جز کارکردهای برشمرده به شرح احوالات درونی و احساسات و عواطف متقابل نگارنده و دریافت‌کننده پرداخته که از آن جمله می‌توان به نامه‌های عاشقانه اشاره کرد که به واسطه بعد عاطفی‌شان در صندوقچه‌ها و مخفی‌ترین اثاثه عشاق ماندگار شده‌اند. به دلیل صادقانه بودن راز و نیازهای عاشقانه در این نامه‌ها با مضامینی همچون تنهایی، رنج و اندیشه‌ها روبه‌رو هستیم یا به عبارت کلی‌تر با شخصیت نگارنده و اگر نگارنده از مشاهیر تاریخی باشد، این نامه‌ها بالطبع ارزش فرهنگی و علمی هم پیدا می‌کنند. از بهترین نمونه‌ها در ادبیات می‌توان به نامه‌های هدایت، کافکا، گوته، بورخس و سایرین اشاره کرد که همگی به شکل کتاب در اختیار علاقه‌مندان است و کتاب‌هایی از این دست می‌تواند در شناخت آبخور فکری نویسنده و هنرمند و آثارش یاری برساند. در این مسیر اگر اندکی جلوتر برویم به شکلی از نوشته می‌رسیم که نامه هست و نیست؛ یعنی قرار نیست به دست کسی برسد اما نویسنده، معشوقی، دوستی، جماعتی یا حتی خود را مورد خطاب قرار می‌دهد. با این مقدمه، این پرسش مطرح می‌شود: آیا این کتاب واقعا یک نامه است؟ یا تنها نویسنده به این سبک اکتفا کرده تا بی‌واسطه با مخاطب حرف بزند؟

در سطرهای آغازین کتاب آمده است: می‌خواهم فقط بنویسم دلم می‌خواهد یک نامه بلند بنویسم. یک نامه بلند عاشقانه برای پر کردن حفره‌ای که غیاب تو در جهانم ایجاد کرده... نمی‌دانم تا کی به نوشتن ادامه خواهم داد اما تا اولین روشنا، تا نخستین روشنگاهی که در این جنگل ببینم خواهم نوشت که در راهم، در راهی ناتمام، در جست‌وجویی بی‌پایان شاید... نویسنده در اینجا نوشتن را با در راه بودن و رهسپار شدن همسنگ دانسته و یکی شدن با راه و گم شدن در جنگل را همراه شدن با هستی و یکی شدن با جهان می‌داند.

در ابتدا به نظر می‌رسد که کتاب نامه عاشقانه است. شاید هم همین‌طور باشد چون در جای‌جای متن

کدهايي براي يادآوري به معشوق مي‌دهد و حتي خاطراتي يا شرحي از زيبايي‌هاي او را مرور مي‌کند اما بعدتر با پيشرفت متن از معشوق، خواه خيالي، خواه واقعي، فراتر مي‌رود و نامه نوشتن را امري دروني مي‌داند براي رسيدن به ميلي دروني. بعدتر با دلالت جستن از نامه‌ها، به خصوص نامه‌هاي کافکا، نگارش نامه را محملي مي‌داند براي وصف حالات دروني و شناخت خود. بنابر اين اگر کتاب را به سه بخش تقسيم کنيم در انتهاي بخش اول نويسنده اقرار مي‌کند که نامه‌نگاري در واقع جنوني است براي قدم زدن در حاشيه ادبيات و گفتن از رنج‌ها يا اعتراف کردن به چيزي در کاغذ براي خويشتن و ايشا روشي براي درمان:

«راستش را بخواهي جنون تازه‌ام نامه است. نامه نوشتن، شايد براي نفرستادن، شايد براي نرسيدن. براي

آنکه نامه اصلا نبايد به مقصد برسد. و خب نمي‌دانم همين نامه که مي‌نويسم به مقصد مي‌رسد يا نه.»
ما معمولا در متن نامه‌نگارانه مثل اين، سواي پيام‌هاي مستقيم به خواننده، با چيزي مواجه هستيم به نام سطوح معنابي يا به اصطلاح لغزش سطوح معنابي بر همدیگر؛ يعني در يك جا با سوز و گداز عاشقانه و تمناي وصال نويسنده همراه هستيم و در جايي ديگر با خودنگاري او؛ خودنگاري‌اي که از روزمرگي نمي‌گويد بلکه به ابراز عقايد، کشمکش‌هاي دروني، دريافت‌ها و ادراکات پرداخته و حتي در جاهايي دست به نظريه‌پردازي مي‌زند و در سطوح ديگر به خواننده پيشنهاده هم مي‌دهد. پيشنهاده براي بقا، ادامه دادن و تفکر در زمانه‌اي که زندگي مي‌کند. در واقع تمام اين سطوح معنابي را نويسنده با هنرمندي و به قول هانري برگسون به شکلي روان و منحنی‌وار يا به اصطلاح رفت و برگشتي در متن وارد کرده به گونه‌اي که مخاطب درکش از مقوله زمان و معنا به هم نريزد و يك دستي متن نيز حفظ شود. کانون زيبايي‌شناختي متن، جنگل بلوط است. جنگلي کهن که معاني سمبليک آن را نويسنده از آثار هنري، همچون شعر، موسيقي و نقاشي استخراج و با شخصي‌سازي تجربياتش از مکان و منطبق ساختن آن در جغرافياي ايران زمين در متن به مفاهيمي از جبر و اختيار پيوند مي‌زند؛ مثلا گم شدن در جنگل مه‌آلوده سمبل آزادي است و رانندگي در تهران شلوغ و ساختمان‌هايش مصداق جبر.

در اينجا اگر بخواهيم به مقوله استتیک متون ادبي بپردازيم چند نکته حائز اهميت است؛ اول اينکه نويسنده در متن از نوعي شگرد بلاغي يا به اصطلاح برجسته‌سازي استفاده کرده تا اين متن نامه‌نگارانه شاعرانه را از شخصي بودن براي معشوق خارج کند و همزمان با آن از ساير عناصر زيبايي هنري همچون وحدت و هارموني بهره ببرد و خب از آنجايي که متن محتوای داستاني ندارد يا فقط زبان شعري به کار نرفته و همچنين، خواننده قرار نيست به سرنوشت نامه و اينکه به مقصد (دست معشوق) مي‌رسد يا نه پي ببرد، بايد در متن چيزي باشد... چيزي افزون بر آرای پراکنده نويسنده درباره شعر، فلسفه و معنا که مخاطب را تا به انتهاي کتاب با خود بکشاند و آن همان بهره‌برداري از برجسته‌سازي زباني و آفريدن لذت است. امري که مجتبي گلستاني آن را با درهم بافتن متن‌هاي شاعران، نظرات فيلسوفان و رازگويي‌هاي شاعرانه خود انجام داده است.

دوم اينکه در بحث aesthetic (زيبايي‌شناسي) در متن کتاب با دو موضوع مواجهيم: يکي استتیک خود متن در نوشتن نظرات نويسنده و ديگري استتیکي که از آثار ديگران به خصوص نامه‌ها و اشعار استخراج شده و در کنار ساير محتويات متن در اختيار مخاطب گذاشته شده است. به عنوان نمونه در صفحه 41 به چندگانگي معنا در شعر «ديگري آغاز بودن من است» شمس لنگرودي يا معاني متفاوت بلوط در اشعار چالنگي، آهنين جان، هولدرلين و... پرداخته شده که اين موارد و بسياري ديگر مويد چند بعدي و چند معني بودن متن در جنگل بلوط است.

ديگر اينکه متن هنجارگريز است يعني نامه آن‌طور که انتظار مي‌رود تنها به دنبال اثبات دلدادگي به

معشوق نیست؛ دلنوشته هم نیست و مهم‌تر اینکه برای آرایه دانشی که در کتاب آمده از زبان تحقیق استفاده نکرده است و چند بار تاکید می‌کند که برای نوشتن این نامه و هر آنچه که می‌گویم، باید به حافظه اعتماد کنم. بنابراین چندمعنایی متن به قول پلریکور در کتاب «زندگی در دنیای متن» اقتدار زبان علمی تک‌معنایی را شکسته و نسبیت معنایی هنری را جایگزین آن کرده است.

نویسنده در بازه زمانی سه یا چهار سال و به تدریج کتاب را پیش برده در بخش دوم کتاب او با برشمردن نکات موجود در متن نامه‌ها به طور اخص، نامه‌های کافکا، هدایت و شاملو و داده‌های تاریخی از سرگذشت‌ها، می‌خواهد نوعی هستی‌شناسی فلسفی و معناگرا استخراج کند که به حضور دیگری در زندگی برمی‌گردد و آن را البته در آثار و اندیشه‌های لویناس باید پی‌گرفت. آنجا که در صفحه 77 با وام‌گیری از فیلسوف می‌نویسد: «من در قبال همین چهره بماهو چهره است که مسوولم، بی‌مزد و بی‌منت. بدون آنکه در آن چهره خیره شوم یا حتی متوجه رنگ چشم‌هایش باشم، همین چهره است که مرا فرامی‌خواند و نیاز دارد تا به او پاسخ دهم، نیاز من به فراتر رفتن از تنهایی خودم، تنها در پاسخ دادن به چهره دیگری است که معنا می‌یابد.» و در ادامه بخش دوم می‌بینیم که نویسنده رد اندیشه‌هایش را در آثار مهم سینمایی (آبی، هامون، صبحانه در تیفانی) و اشعار (حافظ موسوی، شمس لنگرودی) و نامه‌ها (واتسلاو هاول به اولگا) پی می‌گیرد تا به این باور برسد که بحران تراژیک انسان مضطرب امروز همان غیاب دیگری و به زبان روانکاوی، تکرار تجربه ابدی جدافتادگی از مادر است.

در ابتدای بخش سوم کتاب نویسنده با همذات‌پنداری با واتسلاو هاول اشاره می‌کند به اینکه نامه نوشتن در واقع مجال تأمل فلسفی است اما بیشتر از فلسفه، در معنای عقلی و استدلالی به هنر و شعر تعلق دارد و اینکه با قطعیت می‌گویم همذات‌پنداری به این خاطر است که در نامه‌های هاول به اولگا نیز از لویناس یاد می‌شود و حیرت‌آور اینکه خودش اشاره می‌کند که نامه‌ها بعدتر رنگ و بوی زیباشناختی پیدا کرده و به درخت و معنا و چشم یار اشاره می‌کند و به مرگ... او مدام به خواننده یادآوری می‌کند که من هم دارم در ورای نامه، ادراکات فلسفی خودم را ماندگار می‌کنم. دریافت‌هایی که با توجه به ویژگی‌های شخصی‌ام، نحوه زندگی و تاریخچه‌ام و با برشمردن زندگی هنرمندانی مثل ونگوگ، نیچه، وولف و هدایت و گفتمان‌های پزشکی از طبقه‌بندی بیماران به روانی، معلول جسمی و عقب‌مانده، به معلولیت مدخل باز می‌کند و به مدد تجربیات خود از معلولیت به آسیب‌شناسی اجتماعی معلولیت، هویت فرد معلول، دریغ‌ها و امکان‌های تازه در جهانی می‌پردازد که هر روز کودک یا بزرگسالی از بدو تولد یا بر اثر سانحه و جنگ به معلولیت دچار می‌شود و از نگاهی فلسفی و جامعه‌شناختی، واژه و مفهوم جدیدی ابداع می‌کند به نام «دگربودگی».

با توجه به صحبت‌هایم با او در مورد کتاب و وسواس و دقتش برای حک و اصلاح متن و بازنویسی می‌توانم به این نتیجه برسم که او قصد بنیاد نهادن مفهومی تازه از انسان و معنا داشته است. مفهومی علمی که آن را از پیوند فلسفه و هستی‌شناسی غربی با عرفان و زیبایی‌شناسی متون کهن و شاعرانه فارسی استخراج کرده بود و اگر مجال می‌یافت که به تحقیق و تفحص بیشتر بپردازد، قطعاً امکانات تازه‌ای در حوزه ادبیات و فلسفه در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌داد.

*لیلا تقوی